

چرا «پوده موس» خطر عمده ای برای دستگاه سیاسی اسپانیا بشمار می میرود؟

ونسنته ناوارو، ۳۰ ژانویه ۲۰۱۴

بدنبال پیروزی «سیرازا» در یونان در ۲۵ ژانویه، عده ای از مفسرین، توجه خود را به اسپانیا، به «پوده موس» (ما میتوانیم) دست چپی معطوف کرده اند. پودموس، برخاسته از جنبش اعتراضی «اندینادوس یا جنبش خشم» *Indignados* است. بعد از پایان سال ۲۰۱۴، نظر سنجی ها افزایش رای آنان را نشان می دهد. ونسنته ناوارو، در باره رشد «پوده موس»، و نقش آن در شکل دادن برنامه اقتصادی حزب می نویسد. او استدلال می کند که روایت ضد ریاضت اقتصادی و طرفداری از دموکراسی که «پوده موس» مطرح ساخته است، عمیقاً با پاسخ مثبت رأی دهندگان اسپانیائی مواجه گردیده است و اکنون حزب، بزرگترین تهدید علیه دستگاه سیاسی بشمار میرود.

چیزی در اسپانیا در حال رخ دادن است. «پوده موس» که فقط یکسال پیش با یک برنامه آشکارا چپ بنیانگذاری شد، اگر همین امروز انتخاباتی برگزار شود، اکثریت پارلمانی را در اختیار خواهد داشت. بدنبال پیروزی «سیرازا» در یونان در انتخابات ۲۵ ژانویه، این گمانه زنی ها میشود که آیا «پوده موس» میتواند از همان وضعیت مشابه در انتخابات پارلمانی در اواخر امسال بهره مند شود؟ عامل موفقیت حزب در کجاست؟

حمایت برای «پوده موس»، بطرز تنگاتنگی با سیاست هائی که حزب محافظه کار در قدرت «حزب مردم» برهبری «ماریانو راخوی» دنبال کرده است، پیوند خورده است. این سیاست ها شامل بیشترین قطع کردن های هزینه های اجتماعی (یعنی متلاشی کردن سیستم دولت رفاه اسپانیا که بودجه چندانی برای آن اختصاص داده نشده بود) بعد از استقرار دموکراسی در اسپانیا در سال ۱۹۷۸، و خشن ترین اصلاحات در قوانین کار در همان دوره میگردد که شرایط بازار کار را بشکل اساسی بطرف وخامت هرچه بیشتری سوق داد. دستمزدها بعد از بحران ۲۰۰۷، ده درصد کاهش یافته اند و بیکاری به بی سابقه ترین سطح خود، یعنی ۲۶ درصد (۵۲ درصد در بین جوانان) رسیده است. درصد کارهای موقت و مخاطره آمیز، روبه فزونی گذاشته است و غالب قرار دادهای کاری جدید را در بازار کار تشکیل میدهد (۵۲ درصد از قرار دادهای برچنین پایه ای بسته میشوند) و ۶۶ درصد از افراد بیکار نه بیمه بیکاری دارند و نه از تامین اجتماعی برخوردار هستند.

این اقدامات، بیشترین دشواری ها را در نبود تقاضای داخلی برای خرید بوجود آورده است که بزرگترین عامل یک بحران بلند مدت بشمار میرود. اخیراً میزان ناچیزی از رشد مشاهده شده است که آن نیز در درجه اول با افت قیمت نفت و کاهش ارزش «یورو» و تعهد بانک مرکزی اروپا برای خرید اوراق بهادار دولتی مرتبط است. هیچ یک از این حوادث ربطی به دولت اسپانیا نداشته است، هرچند که مدعی است که این بهبود کوچک نتیجه سیاست های آنست.

این سیاست‌ها عمدتاً از طرف اتحادیه اروپا، شورای اروپا، کمیسیون اروپا، بانک مرکزی اروپا و صندوق بین‌المللی پول پیش‌برده شده است. این سیاست‌ها با تشویق و حمایت سرمایه‌های مالی، بنگاه‌های عمده تجاری، و بازوی سیاسی آنها، یعنی «حزب مردم» با اجرا گذاشته شده است. می‌توان گفت که دست‌راستی‌های اسپانیا، آنچه را که همیشه مورد خواستشان بوده بدست آورده‌اند: کاهش دستمزدها و تضعیف حمایت‌های اجتماعی با متلاشی کردن دولت رفاه. این سیاست‌ها همان چیزی است که شرکت‌کنندگان در آخرین اجلاس G20 در استرالیا بعنوان استراتژی که باید همه این کشورها بکار می‌بستند مطرح ساخته بودند و اسپانیا را بعنوان یک کشور مدل و پیشگام این حرکت معرفی کرده بودند.

چرا قطع کردن‌ها اتفاق افتاد؟

کاهش دستمزدها و کاهش تعداد دستمزد بگیران، و نیز کاهش در هزینه‌های عمومی، به افت شدید در تقاضای داخلی، و نهایتاً به افت تولید منتهی گردیده است. پائین آمدن دستمزدها، بمعنی افزایش بدهی خانواده‌ها و بنگاه‌های کوچک و متوسط بوده است. بدهی‌ها بطرز سرسام‌آوری بالا رفته‌اند. در نتیجه، بخش بانک نیز بسیار گسترش یافته است (بخش بانکی در اسپانیا، یکی از بزرگترین بخش‌های بانکی در اروپا را تشکیل می‌دهد و نسبت آن سه برابر آمریکاست). لیکن پائین بودن سوددهی مولدیت اقتصادی، بمعنی افزایش سفته‌بازی گردید که موجب رشد بادکنکی آن، بویژه در شاخه مسکن بوده است.

وقتی که بادکنک در حال هرچه‌گنده‌تر شدن بیشتر بود، دردستگاه سیاسی یک نوع سرمستی پیروزی بوجود آورده بود. حتی رهبر حزب سوسیالیست، «خوزه لوپس ر. پاترو»، در آنزمان که در قدرت بود، احساس کرد که در اوج این رشد خلاف انتظار، مالیات‌ها را باید کاهش داد. شعار او این بود که کاهش مالیات باید هدف چپ باشد. بنابراین او مالیات بر سرمایه و درآمدهای بالا را بشدت کاهش داد. او شعار خود را در سال ۲۰۰۵ عنوان کرد و در سال ۲۰۰۶، لایحه «قانون اصلاحات مالیاتی» را که شامل قیچی کردن مالیات‌ها بود، در سال ۲۰۰۶ از تصویب پارلمان گذراند. وقتی در سال ۲۰۰۷، این حباب ترکید، حفره گنده‌ای در درآمدهای دولتی بوجود آمد: هفتاد درصد از این حفره به درآمدهای دولتی مربوط به همین قطع کردن‌های مالیاتی مرتبط بود و فقط سی درصد به افت در فعالیت اقتصادی در آغاز بحران بزرگ ارتباط داشت.

قطع کردن‌های هزینه عمومی با این بهانه کاذب آغاز گردید که دولت زیادی خرج می‌کند و باید با اجرای برنامه ریاضت اقتصادی آنها را پائین آورد. در واقع، وقتی بحران آغاز گردید، دولت اسپانیا مازاد بودجه داشت. هزینه‌های عمومی دولت اسپانیا در واقع بسیار پائین است: یعنی بسیار پائین‌تر از سطح توسعه اقتصادی آن بوده است که بخواهند آنرا کاهش دهند.

بلکه این قطع کردن‌ها هزینه‌های عمومی، بیشتر ماهیت سیاسی این مداخلات را نشان می‌دهند.

زاپاترو (رهبر حزب سوسیالیست) وقتی در قدرت بود با منجمد کردن حقوق باز نشستگی ، یک ونیم میلیارد یورو ، و با لغو مالیات بر مسکن ، دو ونیم (۲.۵) میلیارد یورو ، با کاهش مالیات بر ارث (که معادل دو میلیارد و سیصد میلیون یورو) ، بهمین ترتیب با تغییر و پائین آوردن مالیات بر در آمد های صدو بیست هزار یوروئی در سال (کاهش حدود دو ملیارد و دو بیست میلیون یورو) ، همگی مالیات هائی بودند که دولت می توانست دریافت کند ، و دولت را از این در آمدها محروم کرد. در دوره «راخوی» (حزب دست راستی مردم) این قطع کردن ها هرچه بیشتر شد. «راخوی» ، ۶ میلیارد از بودجه خدمات بهداشتی را قطع کرد و مثل زاپاترو پیش از خود گفت که « آلترناتیو دیگری وجود ندارد»، عبارتی که بارها در روایت های مقامات رسمی بکار برده می شد.

ولی آلترناتیو وجود دارد. او می توانست کاهش مالیات بر شرکت های بزرگ را که مورد تصویب قرار داده بود ، لغو کرده و پنج ونیم میلیارد یورو نصیب در آمد های دولت کند. من همراه خوان تورز و آلبرتو؛ ارزون کتابی با این عنوان نوشته ایم که « آلترناتیو وجود دارد». این کتاب بروشنی و با عدد و ارقام نشان می داد که گزینه های دیگری در بکار گیری سیاست ها وجود دارند که بالاترین فروش کتاب در اسپانیا را داشت و در جنبش خشم (Indignados) وسیعا مورد استفاده قرار گرفت.

جنبش خشم (indignados)

قطع کردن هزینه های اجتماعی و سه اصلاحی که در مورد بازار کار بوجود آمد (اول در حکومت حزب سوسیالیست) و سپس در دوره حکومت حزب محافظه کار مردم ، بسیاری از شهروندان را دچار خشم کرد، زیرا مردم به هیچیک از این سیاست ها رأی نداده بودند و هیچکدام از آنها در زمان انتخابات ، این سیاست ها را جزو برنامه های خود اعلام نکرده بودند. در واکنش به این سیاست ها ، جنبش خشم شکل گرفت و بسرعت به تمامی کشور گسترش یافت. شعار هائی نظیر اینکه « آنها ، یعنی طبقه سیاسی ، نماینده ما نیست» محبوبیت وسیعی پیدا کرد. در نتیجه ، نهاد های دولتی ، شروع به از دست دادن مشروعیت سیاسی خود کردند، در حالیکه پاسخ دولت فقط تلاش به سرکوب کردن حرکت معطوف گردید. این سرکوب ها برغم اینکه بسیاری از رهبران جنبش جوان بوده و بیشتر از دیگران از بحران آسیب دیده بودند ، نتوانست جنبش خشم را متوقف سازد.

جنبش خشم خواهان پایان دادن به رژیم ۱۹۷۸ (یعنی سیستم سیاسی ایکه بعد از پایان دیکتاتوری در ۱۹۷۸ در کشور مستقر گردید) و خواست گذار دوم ، گذار به استقرار یک نظام دموکراتیک نوین شد ، و اینکه نهاد های نمایندگی موجود باید جای خود را به نهاد های جدیدی دهند، که می باید با اشکال دموکراتیک مشارکتی نوع دیگری ، نظیر رفاندوم ، و اشکال بیشتری از مشارکت غیر مستقیم ، نظیر دموکراسی نمایندگی تکمیل گردیده و تضمین کننده وجود احزاب دموکراتیک تر از احزاب موجود باشد.

جنبش تاثیر عظیمی داشت و شروع خود را علیه این شعار که « آلترناتیوی دیگری وجود ندارد» آغاز کرد. در واقع رهبری جنبش خشم ، در برابر پلیس که میخواست تظاهرات را کنترل کند ، کتاب ما را نشان میداد که « آلترناتیو وجود دارد». تصویر هزاران نفری که این کتابرا بدست داشتند و در بین جنبش وسیعا توزیع شده بود ، در مطبوعات منتشر گردید. هدف عمده این بود که بطرز برجسته ای نشان دهد که آلترناتیوی وجود دارد و مشروعیت دولت را زیر سوال ببرند که سیاست هائی را بکار می بندد که مردم به آنها رأی نداده بودند.

پوده موس،: حزب سیاسی جدید.

جنبش خشم بخوبی آگاه بود که بموازات اعتراض ، باید در صحنه سیاسی نیز وارد میدان شود. باین ترتیب بود که پوده موس حرکت خود را آغاز کرد. رهبران پوده موس ، افرادی بودند که نقش عمده ای در رهبری جنبش ایفاء کرده بودند. پاره ای از آنها اعضای پائین رتبه دانشکده علوم سیاسی دانشگاه کامپلوتنس مادرید در اسپانیا بودند . بسیاری نیز در جنبش جوانان حزب کمونیست فعال بوده اند.

صرفنظر از اینکه خاستگاه آنان چه بوده است ، همه آنها در این حس مشترک بودند که ریشه مساله در کنترل دستگاه دولت توسط طبقه ای از سیاستمداران نهفته است که در احزاب عمده - لیبرال محافظه کار حزب مردم و حزب سوسیالیست - لانه کرده اند و با کمپانی های بزرگ مالی و بانک ها مرتبط هستند ، که نهاد های سیاسی را به فساد کشانده اند. آنها خواهان استقرار یک دولت دموکراتیک و یک اروپای دموکراتیک ، « اروپای مردم و نه اروپای بانکداران» هستند.

آنها در انتخابات پارلمان اروپا شرکت کردند و فراتر از انتظار خود رأی آوردند. مهمتر اینکه نظر سنجی ها بالا رفتن خیلی چشمگیر حمایت از آنها را نشان میدهد و در پایان سال ۲۰۱۴ بر همگان روشن بود که آنها ممکن است که به حزب حکومتی در اسپانیا تبدیل شوند، امری که آنان فکر نمی کردند که در چنین دوره کوتاهی به چنین موفقیت عظیمی دست یابند. پیام آنها که « علیه کاست رای دهید و آنان را به بیرون پرتاب کنید» با پاسخ عمیقا مثبت رأی دهندگان مواجه گردیده است. روشن است که اکثریت مردم از دستگاه سیاسی و رسانه های موجود به تنگ آمده اند و به پوده موس بعنوان یک آلترناتیو روی آورده اند.

